

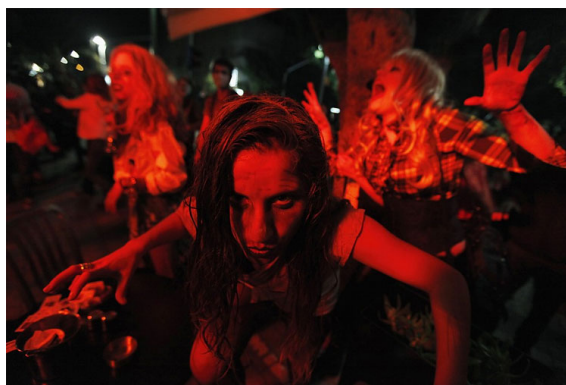


ایران باستان

پوریم و پورپیرار: بحثی آسیب‌شناختی

نویسنده: شمشاد امیری خراسانی

انتشار: ۲۶ خرداد ۱۳۹۴ - ۲۸ دقیقه مطالعه



چکیده مقاله

به نام اهورامزدا، پاک زنده باد ایران و ایرانی نوشته: دکتر شروین وکیلی پیش درآمد مطالعه‌ی متنی که عنوان عمومی "تاملی در مبحث اقوام ایرانی" را بر خود داشت، مایه‌ی شگفتی، سرگرمی و طرح پرسش‌هایی شد که سرانجام نگارش این سطور را رقم زد. ناگفته نماند که این سه حس همواره هنگام خواندن ترشحات قلم آن نویسنده با هم همراه بوده‌اند: شگفتی ناشی از برخورد با متنی در هم‌ریخته و از هم گسیخته، سرگرمی نهفته در خواندن متنی تقریباً علمی-تخیلی و هم‌چنین پرسش برخاسته از شرایط پدیدارآمدن متنی از این دست. متن یادشده

پارسیان دژ / ایران باستان

به نام اهورامزداي پاک

زنده باد ایران و ایرانی

نوشته: دکتر شروین وکیلی

پیش درآمد

مطالعه‌ی متنی که عنوانِ عمومیِ "تاملی در مبحث اقوام ایرانی" را بر خود داشت، مایه‌ی شگفتی، سرگرمی و طرح پرسش‌هایی شد که سرانجام نگارش این سطور را رقم زد. ناگفته نماند که این سه حس همواره هنگام خواندن ترشحات قلم آن نویسنده با هم همراه بوده‌اند: شگفتی ناشی از برخورد با متنی در هم‌ریخته و از هم گسیخته، سرگرمی نهفته در خواندن متنی تقریباً علمی-تخیلی و هم‌چنین پرسش برخاسته از شرایط پدیدارآمدن متنی از این دست.

متن یادشده آشکارا به قلمرو دانش و علوم انسانی تعلق ندارد و بنابراین نوشتار کنونی را نمی‌توان پاسخ یا نقد آن دانست. چراکه در چارچوب دانش مستدل و مستند سخنی طرح نمی‌کند که بتواند با پاسخ یا نقدی آراسته شود. از این رو این متن را باید یادداشتی دانست که به دو موضوع مشخص می‌پردازد. نخست، شرحی کوتاه در مورد کلیدواژه‌ی پوریم خواهیم داد که گویا برای نویسنده‌ی محترم آن مقاله معنا و ارزش و اهمیتی بسزا داشت. دوم، بحثی است در شرایط ظهور متنی از این دست و چرایی نوشته‌شدن‌شان که به گمانم نشانگر یک وضعیت اجتماعی خاص و یک موقعیت ویژه‌ی تاریخی است. پس این نوشتار را می‌توان ترکیب دو متن مستقل دانست؛ نخست، شرحی بر پوریم و دوم تحلیلی از شرایط جامعه‌شناختی منتهی به ظهور پدیدارهایی مانند متن آقای پورپیرار.

نخست: قضیه‌ی پوریم

نگارنده‌ی مقاله‌ی "تاملی در..." ۱۷ بار کلمه‌ی پوریم را در متن خود به کار گرفته است و از ترکیب‌هایی بدیع در زبان فارسی مانند "پوریم‌زده" و "ماقبل پوریم" بهره برده است. آن‌گاه این کلیدواژه را دلیلی و برهانی بر ادعای شگفت‌انگیز خود در مورد خالی از سکنه‌بودن ایران‌زمین در طی تاریخ دانسته‌است. شیوه‌ی استناد به این مفهوم و نتایج برآمده از آن آشکارا نشان می‌دهد که نگارنده‌ی محترم از معنای معمول و مصطلح این واژه آگاه نبوده است و از این کلمه چیزی را فهم کرده‌است که به کلی متفاوت است با آنچه مورخان، ادیبان، دین‌شناسان و... در توافق با یکدیگر درک می‌کنند. از آن‌جاکه تاکید ایشان بر این کلمه و ناآشنایی مخاطبان فارسی زبان عادی با جشن یهودی پوریم ممکن بود به بروز توهمی در مورد این عبارت منتهی شود، لازم می‌بینم چند سطری در شرح دانسته‌های عمومی در این مورد گوشزد کنم.

پوریم (פּוּרִים)، واژه‌ای است عبری که از ریشه‌ی اکدی "پورو" به معنای "فال‌گرفتن" و "بخت خود را آزمودن" گرفته شده است. این عبارت، نام جشنی مهم است که یهودیان در چهاردهمین یا پانزدهمین روز ماه آدار برگزار می‌کنند، از این رو این عبارت در ادبیات عبری به صورت عمومی به جشن نیز اشاره می‌کند. در جریان پوریم، آیینی برگزار می‌شود

که شباهت بسیاری به نوروز دارد. یعنی در جریان آن خواندن متنی مقدس (کتاب استر)، خوردن غذای عید (صعودت پوریم)[۱]، اهدای عیدی و صدقه و دادن خوراک به کودکان انجام می‌پذیرد. پوریم تنها جشن بزرگ یهودیان است که خصلتی قومی دارد. یعنی در متون قانونی تاناخ به آن اشاره‌های دینی اندکی وجود دارد و با این وجود جوامع یهودی سراسر جهان با شور و شوق و پیگیری بسیار در دو هزاره‌ی گذشته آن را جشن می‌گرفته‌اند[۲].

پایداری در طول زمان، خصلت هویت‌بخش و ساختار شادخوارانه‌ی این جشن کاملاً با نوروز شباهت دارد و آن را از دیگر آیین‌های دینی عبرانی متفاوت می‌سازد. این شباهت تا حدودی بدان دلیل است که جشن پوریم برای یهودیان یادآور خاطره‌ی تاریخی پیوستن این قوم به پیکره‌ی تمدن ایرانی است. چراکه داستان کتاب استر و رخداد‌های یادآوری‌شده در جریان این جشن و حتی نام‌های به کارگرفته‌شده در این میان همگی پیوندی استوار با فرهنگ ایرانی دارند. مثلاً جغرافیای داستان‌های مربوط به پوریم، همدان و شوش است و حوادث کتاب استر به طور عمده در دربار هخامنشی رخ می‌دهد و قهرمانانش همگی درباریان پارسی و وابستگان‌شان از اقوام گوناگون هستند. حتی نام این جشن نیز به ایران مربوط است. یهودیان پوریم را در شهرهای باستانی‌ای مانند اورشلیم که دیوار داشته است، در روز پانزدهم ماه آدار برگزار می‌کنند و آن را شوشان پوریم می‌نامند که یعنی جشن شوش.

نگارنده‌ی مقاله‌ی "تاملی در..." ۱۷ بار کلمه‌ی پوریم را در متن خود به کار گرفته است و از ترکیب‌هایی بدیع در زبان فارسی مانند "پوریم‌زده" و "ماقبل پوریم" بهره برده است. آن‌گاه این کلیدواژه را دلیلی و برهانی بر ادعای شگفت‌انگیز خود در مورد خالی از سکنه‌بودن ایران‌زمین در طی تاریخ دانسته است. شیوه‌ی استناد به این مفهوم و نتایج برآمده از آن آشکارا نشان می‌دهد که نگارنده‌ی محترم از معنای معمول و مصطلح این واژه آگاه نبوده است و از این کلمه چیزی را فهم کرده است که به کلی متفاوت است با آنچه مورخان، ادیبان، دین‌شناسان و... در توافق با یکدیگر درک می‌کنند.

ماجرایی که پوریم به افتخارش برگزار می‌شود، رهیدن قوم یهود از خطر پیگرد و آزار هخامنشیان است، که در کتاب استر (میگیت استر) شرح داده شده است. کتاب استر یکی از کتاب‌های بیست و چهارگانه‌ی تاناخ - یعنی کتب قانونی شریعت یهودی- است. ۱۰ باب و ۱۷۷ آیه دارد و داستان زنی به نام استر را روایت می‌کند که در حرم خشایارشا، شاهنشاه هخامنشی می‌زیسته و توانسته است توطئه‌ی وزیری به نام هامان را خنثی کند و قوم خود را از کشتار و تبعید برهاند. مقبره‌ی استر و عمویش مردخای که در این ماجرا نقشی محوری را ایفا کرده است در همدان قرار دارد و زیارتگاه یهودیان است.

کتاب استر طبق سنت یهودی، به قرن چهارم پ.م منسوب است و نگاشته‌ی خودِ مردخای پنداشته می‌شود، اما پژوهشگران آن را به دو یا سه قرن دیرتر منسوب می‌کنند. نسخه‌ی یونانی آن در میانه‌ی قرن دوم پ.م نگاشته شده است و نسخه‌ی لاتین‌اش را سنت جروم منتشر کرده است[۳]. در نسخ یونانی و لاتین، پادشاه هخامنشی کتاب استر (اخشورش) با خشایارشا یکی دانسته شده است و این تا به امروز برداشت عمومی در مورد این نام را بر می‌سازد. داستان استر در عصر اسلامی به دنبال وام‌گیری گسترده از ادبیات سامی، به تواریخی مانند طبری و مسعودی نیز راه یافت. طبری از استار یا استوریا نام برده و او را زن اردشیر بهمن و مادر بهمن دانسته است. اما به توطئه‌ی ضد یهود و جشن پوریم اشاره‌ای نکرده است و تنها او را یهودی دانسته است[۴]. مسعودی در مروج الذهب

او را ناجی قوم خود می‌داند اما او نیز به توطئه‌ی هامان اشاره‌ای نمی‌کند.

با مرور روایت‌های گوناگون در مورد پوریم، روشن می‌شود که مفصل‌ترین و جامع‌ترین نسخه که سرمشق دیگر راویان نیز بوده‌است، همانا کتاب استر است. داستان جشن پوریم بر مبنای این کتاب چنین است: یکی از شاهان هخامنشی (اخشورش) وزیری داشته‌است به نام هامان[۵] که طبق افزوده‌های متاخرتر از قوم عمالقه -از دشمنان قوم یهود- بوده‌است و مترصد فرصتی تا انتقام پدرانش را از یهودیان بستاند. وی در ضمن زنی یهودی به نام استر هم داشته‌است که از رایزنی عموی خویش مردخای نیز برخوردار بوده‌است[۶]. هامان در جریان توطئه‌ای، با استفاده از اختیاراتی که از شاهنشاه دریافت کرده‌است به کارگزاران دولتی در تمام استان‌ها فرمان می‌دهد تا دشمنان یهودیان را پشتیبانی کنند تا ایشان را هلاک کنند و اموال‌شان را به یغما ببرند[۷]. اما راز او فاش می‌شود و استر با یاری مردخای موضوع را به خشایارشا اطلاع می‌دهد. آن‌گاه خشایارشا هامان را اعدام می‌کند و مردخای را به جای او برمی‌گزیند[۸]. مردخای به کارگزاران هخامنشی دستوری واژگونه ارسال کرد. به این ترتیب در روز معهود، این یهودیان بودند که دشمنان‌شان را کشتار کردند و اموال‌شان را به تاراج بردند[۹]. این حوادث همه در روزهای میانی ماه آدار انجام پذیرفت و در پانزدهم این ماه به سرانجام رسید. به این ترتیب یهودیان از نابودی نجات یافتند و به خاطر ارج و قربی که در نزد شاهنشاه هخامنشی یافته بودند، در میان دیگر اقوام سرافراز و آسوده شدند.

در این نکته که جزئیات داستان کتاب استر تخیلی است، شکی وجود ندارد. به عنوان مثال، شکی نداریم که اشراف هخامنشی به رسم درون‌همسری پایبند بوده‌اند و تنها با زنان قبیله‌ی خویش -و حتی به قول هرودوت با خاندان‌هایی برگزیده و خاص- وصلت می‌کرده‌اند[۱۰]. بنابراین امکان نداشته‌است ملکه‌ای رسمی از قوم یهود در دربار حضور داشته باشد. در مورد وجود درباریانی مانند هامان و مردخای نیز که موقعیتی بسیار بالا دارند و حتی گاه فرد دوم مملکت دانسته شده‌اند[۱۱]، ماجرا از همین قرار است. سلسله‌مراتب حکومتی هخامنشیان از مرتبه‌ی شهربان به بالا تنها در دست دیوان‌سالاران پارسی، مادی و احتمالاً ایلامی بوده‌است[۱۲]. در آن دوران یهودیان و ساکنان سوریه هنوز تجربه‌ی دیوان‌سالارانه و جایگاهی را دارا نبودند که بتوانند با اقوامی مانند مصریان و بابلیان و ایلامیان رقابت کنند و در متون تاریخی نیز نشانی در دست نداریم که به بلندپایگانی مشابه در دربار شوش ارجاع دهد. از این رو تردیدی وجود ندارد که ساختار روایی کتاب استر از زمره‌ی استوره‌های تاریخی است. کتاب استر در واقع شرح استوره‌ای رخدادهایی است که اتحاد قومیت یهودی با پیکره‌ی تمدن ایرانی را ممکن ساخت و متنی است که مشروعیت این خاطره و آن هویت را ممکن می‌سازد.

با این وجود، از دیرباز این بحث وجود داشته‌است که شاید کتاب استر به رخدادی تاریخی اشاره داشته باشد. روشن است که مضمون اصلی کتاب بروز تهدیدی برای قوم یهود از سوی دولت هخامنشی است و رفع‌شدن بعدی این خطر و یادکرد از نتیجه‌ی این حادثه که همانا پیوندخوردن هویت یهودیان با زمینه‌ی فرهنگ ایرانی باشد. سیمای روایی قهرمانانی مانند استر، مردخای و خشایارشا و ضدقهرمانانی مانند هامان برای روایت‌کردن این درگیری آفریده شده‌اند. کشتار دشمنان یهودیان به دست ایشان و جایگاه والای بعدی ایشان نیز شگردهایی ادبی برای بزرگداشت یهودیان است.

با این وجود، این نکته که در عصر هخامنشیان درگیری‌ای میان کارگزاران دربار و یهودیان رخ داده باشد، بعید

نیست. برخی پژوهشگران قرن بیستم، بن‌مایه‌ی داستان استر را تاریخی دانسته‌اند و آن را به کشمکشی دینی در روزگار اردشیر منسوب کرده‌اند[۱۳]. خود کتاب استر، دلیل دشمنی هامان و یهودیان را امری دینی می‌داند و او را بدان دلیل که دیگران را وادار به سجده در برابر خود می‌کرد، نکوهش می‌کند. در متن اولیه‌ی کتاب استر ریشه‌ی درگیری او و مردخای سجده‌نکردن مرد یهودی به هامان عنوان شده است[۱۴]. از سوی دیگر یوسفوس در کتابش Contra Apionem از نوشته‌ای به نام Περὶ τῆς Ἰουδαίας (درباره‌ی یهودیان) یاد می‌کند که به هکاتئوس آبدرایبی منسوب بوده است[۱۵]، اما قاعدتا توسط نویسنده‌ی گمنامی نوشته شده است که به هکاتئوس دروغین مشهور است و احتمالا از یهودیان ساکن اسکندریه بوده است[۱۶]. بر مبنای این گزارش، اردشیر درازدست، پادشاه نامدار هخامنشی به یهودیان دستور داد تا تندیس آن‌ها را در معابد خویش بگذارند و با این کار ایشان را ناخشنود کرد و در آستانه‌ی عصیان قرارشان داد[۱۷].

در این نکته که جزئیات داستان کتاب استر تخیلی است، شکی وجود ندارد. به عنوان مثال، شکی نداریم که اشراف هخامنشی به رسم درون‌همسری پایبند بوده‌اند و تنها با زنان قبیله‌ی خویش - و حتی به قول هرودوت با خاندان‌هایی برگزیده و خاص - وصلت می‌کرده‌اند[۱۸]. بنابراین امکان نداشته است ملکه‌ای رسمی از قوم یهود در دربار حضور داشته باشد. در مورد وجود درباریانی مانند هامان و مردخای نیز که موقعیتی بسیار بالا دارند و حتی گاه فرد دوم مملکت دانسته شده‌اند[۱۹]، ماجرا از همین قرار است. سلسله‌مراتب حکومتی هخامنشیان از مرتبه‌ی شهریان به بالا تنها در دست دیوان‌سالاران پارسی، مادی و احتمالا ایلامی بوده است[۲۰]. در آن دوران یهودیان و ساکنان سوریه هنوز تجربه‌ی دیوان‌سالارانه و جایگاهی را دارا نبودند که بتوانند با اقوامی مانند مصریان و بابلیان و ایلامیان رقابت کنند و در متون تاریخی نیز نشانی در دست نداریم که به بلندپایگانی مشابه در دربار شوش ارجاع دهد. از این رو تردیدی وجود ندارد که ساختار روایی کتاب استر از زمره‌ی استوره‌های تاریخی است. کتاب استر در واقع شرح استوره‌ای رخدادهایی است که اتحاد قومیت یهودی با پیکره‌ی تمدن ایرانی را ممکن ساخت و متنی است که مشروعیت این خاطره و آن هویت را ممکن می‌سازد.

این روایت مبنایی تاریخی دارد، چراکه به‌راستی اردشیر را احیاکننده‌ی آیین ناهید و موسس ساختار نوین نظم دینی در شاهنشاهی هخامنشی می‌دانیم[۲۱]. می‌دانیم که او برای نخستین بار ساختن تندیس ناهید را در معابد این ایزدبانو رواج داده است و شکلی تمرکز یافته و منظم از آیین وی را در قلمرو خود ترویج می‌کرده است. از سوی دیگر با مقاومت یهودیان در برابر بت‌پرستی هم به قدر کافی آشنا هستیم و می‌دانیم که یکی از محورهای کشمکش میان یهودیان و رومیان در قرون نزدیک به عصر میلادی اصرار رومیان برای تحمیل خدایان خویش به هیکل اورشلیم بوده است.

اما تمام این رخدادها به عصر اردشیر دوم هخامنشی باز می‌گردد و این با برداشت عمومی در مورد این که شوهر استر خشایارشا بوده است، تناقض دارد. با این وجود پلوتارک در حیات مردان نامی اسم اردشیر دوم را از قول کتسیاس به صورت اوآرس (Oarses) ثبت کرده است که می‌تواند در عبری اخشورش خوانده شود. بار هربائوس، مورخ سوری نیز در کتابش به نام "سال‌شمار"، همین نتیجه را گرفته[۲۲] و در این مورد از یوحنا افسوسی نقل قول می‌کند[۲۳] که شاه معاصر با استر، اردشیر بوده است، نه خشایارشا.

این حدس که ماجرای کتاب استر به انقلاب دینی عصر اردشیر دوم مربوط می‌شود، از آن‌جا تقویت می‌شود که در توسِفتا (از متون دینی یهودی) می‌خوانیم که هامان لباسی با نقش ایزدان بیگانه را بر تن داشته است. هم‌چنین راشی از این که هامان پس از مرگ هم‌چون خدایی پرستیده شد سخن به میان می‌آورد [۲۱]. پس متون عبری نیز اشاره‌هایی تاییدکننده در این زمینه به دست می‌دهند. از همه جالب‌تر آن‌که استرابو در جغرافیای خود می‌گوید که اردشیر پرستش دو ایزد دیگر را نیز همراه با آناهیتا تبلیغ می‌کرد که یکی از آن‌ها اومانوس (Omanos) نام داشته است [۲۲]. ایزدی ناشناخته که می‌تواند در ادبیات عبری به نام هامان تبدیل شده باشد.

با توجه به این شواهد، گمان می‌کنم کلیت داستان تا حدودی قابل بازسازی باشد. نخستین نکته آن است که شاه مورد نظر اردشیر دوم بوده‌است و نه خشایارشا. جالب آن است که این ارتباط در متون ایرانی دوران اسلامی باقی مانده است. به طوری که در این‌جا اخشورش اردشیر دانسته شده‌است و نه خشایارشا که این یکی برداشت متون یونانی و رومی است.

احتمالا در دوران زمامداری اردشیر درازدست و در حین اصلاحات دینی وی، یهودیان از اجرای فرمان او برای پرستش ایزدانوی ناهید سر باز زدند و در نتیجه مورد تهدید قرار گرفتند. قاعدتا در این هنگام نماینده‌ای یا کارگزاری دولتی از میان یهودیان - که همان مردخای باشد - توانسته‌است موضوع را در دربار و نزد اردشیر طرح کند و از او برای آزادی دینی یهودیان مجوز بگیرد. کامیابی این مرد برای برگرداندن خشم شاهنشاه از یهودیان و ایمن‌کردن‌شان، به تدریج در قالب داستانی عاشقانه که استر در آن نقش اصلی را ایفا می‌کرد، بازسازی شد. آیین کافران‌های هم که شاه هخامنشی برای اتباعش تبلیغ می‌کرد هم از او مستقل شد و در چهره‌ی وزیر پلید به نام هامان تشخیص یافت. به این ترتیب، روایتی دینی آفریده شد که مبنای آن اتحادی میان پارس‌ها و یهودیان - در قالب ازدواج اخشورش و استر - بود و چیرگی دین یکتاپرستانه (مردخای) بر آیین کافران‌های دشمنان (هامان). تهدید دشمنان به کشتار یهودیان و مقابله به‌مثل کردن نهایی ایشان نیز عنصری استوره‌ای است که در سفر اعداد و لاویان و خروج و جای جای عهد عتیق بارها تکرار شده است و در کنار متونی مانند کتاب عزرا - که در آن شاه هخامنشی دین رسمی شاهنشاهی را آیین یهود اعلام می‌کند - قرار می‌گیرد که مبنایی بلاغی و تبلیغی دارد [۲۳] و برای بزرگداشت دین یهود نگاشته شده است، نه گزارش رخدادی تاریخی. از سویی سیاست زمامداران هخامنشی برای مورخان امروزی به قدر کافی شناخته شده است و می‌دانیم پشتیبان اقوام تابع دولت پارس و روادار در زمینه‌ی دین بوده‌اند. از این رو این که فرمانی برای کشتار تمام یهودیان از سوی دربار ایران صادر شود، گذشته از غایب‌بودن از سایر منابع تاریخی، با منطق سیاست آن دوران هم‌خوانی ندارد. این که بعد از رفع خطر این فرمان دستوری واژگونه داده شود و یهودیان در کشتار دشمنان‌شان مجاز شمرده شوند نیز به همین اندازه دور از ذهن و نامعقول است. اتفاقا از دوران هخامنشی اسنادی قابل استناد در دست است که به موضع دربار در کشمکش میان یهودیان و دشمنان‌شان در منطقه‌ی الفانتین مصر مربوط می‌شود [۲۴] و با مرور این اسناد می‌توان دید که کارگزاران پارسی تا چه حد در دعوای میان یهودیان و دشمنان‌شان بی‌طرف و دادگرانه عمل می‌کرده‌اند و به هر ترتیبی از جاری‌شدن خون در میان‌شان جلوگیری می‌کرده‌اند.

با این شرح، به معنای دقیق کلمه‌ی پوریم پی می‌بریم. پوریم جشنی دینی در میان یهودیان است که احتمالا مبنایی تاریخی دارد. رخداد تاریخی مورد نظر عبارت است از بازتعریف‌شدن جایگاه یکتاپرستی یهودی در زمینه‌ی

دیوان سالاری هخامنشی و برنامه‌های دینی اردشیر دوم، و در نتیجه پیوند خوردن رسمی ساختار قوم یهود و پیکره‌ی دولتی پارسی. کلمه‌ی پوریم برای مردم عامی‌ای که با آن آشنایی دارند، جشنی دینی و برای متخصصانی که به شکلی مستند و مستدل به اندیشیدن در مورد خاستگاهش می‌پردازند، چیزی است که شرحش گذشت. حال این‌که چگونه در این زمانه و زمینه، شخصی می‌تواند پوریم را به معنایی موهوم مانند آن‌چه در مقاله‌ی “تاملی در...” حمل کند، امری است پرسش‌برانگیز.

ناصر پورپیرار

دوم: قضیه‌ی پورپیرار

در متن کتاب استر که ۱۷۷ آیه را در بر می‌گیرد، تنها ۹ آیه به انتقام یهودیان از دشمنان‌شان اختصاص یافته است. این ۹ آیه هم بیش‌تر به کشته‌شدن فرزندان هامان و هوادارانش در شهر شوش مربوط می‌شود و تنها در یک جمله‌ی کوتاه گفته شده است که کل دشمنان یهودیان در شوش ۵۰۰ تن و در تمام سرزمین‌ها ۷۷ هزار نفر بودند که همگی کشته شدند. اعدادی مانند ۵۰۰ (کشتگان شوش) و ۱۰ (شمار پسران هامان) و مضاربی از عدد مقدس هفت (۷۷ هزار تن) همگی در متون دینی عبری و بابلی و آشوری معنایی بلاغی و روایی دارند و مورخی نمی‌توان یافت که این اعداد را حقیقی فرض کند. هم‌چنان که هیچ نویسنده‌ای که کوره‌سواد داشته باشد، شمار مردان اسباط یهود در سفر اعداد و آمار سپاهیان خشایارشا در تواریخ هرودوت را جدی نمی‌گیرد و حتی اگر هم کسی به قدر کافی ناآشنا با متون کهن پیدا بشود و بخواهد چنین اعدادی را جدی بگیرد، با ۵۰۰ نفر در شهر شوش روبرو می‌شود و ۷۷ هزار تن در سراسر شاهنشاهی هخامنشی. یعنی در شهر شوش که احتمالا در آن هنگام میان ۵۰ تا ۷۰ هزار تن جمعیت داشته است ۵۰۰ تن و در سراسر شاهنشاهی هخامنشی که بین هشت تا ۱۲ میلیون نفر جمعیت داشته است، ۷۷ هزار نفر به گزارش کتاب استر کشته شده‌اند.

مقاله‌ی مورد نظر، گذشته از بارکردن بار سنگین سناریوهایی تخیلی، نامستدل، نامستند و هیجان‌انگیز مانند “واقعیه‌ی پوریم” از بندها و عناصری نشانگانی تشکیل یافته است که واسازی‌شان آموزنده است. در این مقاله، تقریباً تمام اقوام ایرانی به شکلی مورد اهانت قرار گرفته‌اند. چهار نژاد تخیلی‌ای که ایشان در چهار جهت اصلی جغرافیای ایران‌زمین فرض کرده‌اند، نه ربطی به دانش انسان‌شناسی دارند و نه زبان‌شناسی. هرکس که سواد متوسطی در مورد قوم‌شناسی مردم ایران زمین داشته باشد یا حتی به گوشه و کنار این سرزمین کهنسال و سراهای مردم گونه‌گون اما هم‌هویتش سفری کرده باشد، به نادرستی گزاره‌های ازهم‌گسیخته‌ی مقاله پی می‌برد. گزاره‌هایی که با ارجاع به اموری متنوع و نامربوط مثل تاریخ ساخت مساجد و شکل و “تیپولوژی” اندام درهم فروخته و ضعیف جلگه‌نشینان، در اطراف یک پیش‌فرض مرکزی دور می‌زنند و آن هم ناچیز شمردن تمدن ایرانی و خوارداشت دستاوردهای آن است.

حالا می‌توان بار دیگر به نوشتار آقای پورپیرار نگریم و توصیف ایشان را از “واقعیه‌ی پوریم” بازنگری کرد. بدیهی است که هرکس به منابع مربوط به پوریم - و نه فقط ۹ آیه‌ی یادشده - بنگرد، نه واقعه، که ریشه‌های استوره‌ای جشنی را در برابر خود خواهد یافت و خاطره‌ی رهایی قومی از تهدیدی را و سابقه‌ی اتحاد یهودیان با دولت هخامنشی را. یعنی آن‌چه که پوریم در خارج از ذهن آقای پورپیرار معنا می‌دهد.

اما در مقاله‌ی مورد نظر این جشن، یعنی پوریم چگونه توصیف شده است؟ با این عبارت‌ها: "حلقه مفقوده ادراک تاریخ شرق میانه و بل سراسر جهان باستان: قتل‌عام کامل پوریم"، یعنی نسل‌کشی وسیع و عظیم "که در جریان آن مردم همه جای ایران‌زمین" به کومه‌هایی از خرابه‌های بی‌ترمیم و توده‌هایی از اجساد پراکنده‌ی نامدفون و مجموعه‌ای از ثروت‌های بی‌صاحب مبدل شده‌اند. پوریم چنان فاجعه‌ای بود که "پس آن ماجرای پراساس، نه فقط سرزمین ایران به درازای ۲۲ قرن از تجمعات متمدن خالی ماند،" که بازسازی آن تا دوران صفوی نیز به طول انجامید! "وسعت بی‌نهایت آن قتل‌عام و ویرانی، تا ۲۲۰۰ سال پس از آن کشتار نیز" ترمیم نشد. به این ترتیب، کلمه‌ی پوریم در مقاله‌ی مورد نظر بدون حتی یک ارجاع علمی، به صورت برجستگی برای یک فاجعه‌ی دلخراش و باورنکردنی درآمده است که گویا سخت تحت تاثیر فیلم‌های هالیوودی تخیل شده است.

آشکار است که نگارنده‌ی محترم آن مقاله از واژه‌های نسل‌کشی و خالی از سکنه‌ماندن نیز مفاهیمی ویژه و متفاوت با برداشت عمومی را در ذهن دارد. چون تعریف نسل‌کشی آن است که قومی، قومی دیگر را کشتار می‌کنند و جایگزین ایشان می‌شوند و همواره دورانی -دست بالا سه قرنی- طول می‌کشد تا بار دیگر قلمرو فاجعه‌زده بازسازی شود. این را در علم تاریخ ترمیم جمعیت می‌نامند. مثلاً بزرگ‌ترین نسل‌کشی تاریخ جهان به دست چنگیز در شهرهای مرو و "همان جایی که نیشابور نامیده شده" رخ داد و در طی آن یک میلیون نفر در هر شهر کشتار شدند. نیشابور و مرو اما - که در زمان این فاجعه بزرگ‌ترین شهرهای جهان بودند- پس از ۱۵۰ سال در ترکیب با جمعیت مهاجم بار دیگر قد راست کردند، هرچند دیگر اهمیت پیشین را پیدا نکردند. بر این مبنا، آنچه از مفهوم پوریم فهم شده است، نه تنها از متون مربوط به این واقعه بر نمی‌آیند و به شواهدی مستند نیستند، که اصولاً به لحاظ عقلانی و بر مبنای سازوکارهای جامعه‌شناختی امکان تحقق هم ندارد و بر برداشتی سطحی و ساده از کشتار عمومی مبتنی است که -خوشبختانه- در سراسر تاریخ جهان به این شکل جز در ذهن برخی از افراد تحقق نیافته است.

مقاله‌ی مورد نظر، گذشته از بارکردن بار سنگین سناریوهایی تخیلی، نامستدل، نامستند و هیجان‌انگیز مانند "واقعه‌ی پوریم" از بندها و عناصری نشانگانی تشکیل یافته است که واسازی‌شان آموزنده است. در این مقاله، تقریباً تمام اقوام ایرانی به شکلی مورد اهانت قرار گرفته‌اند. چهار نژاد تخیلی‌ای که ایشان در چهار جهت اصلی جغرافیای ایران‌زمین فرض کرده‌اند، نه ربطی به دانش انسان‌شناسی دارند و نه زبان‌شناسی. هرکس که سواد متوسطی در مورد قوم‌شناسی مردم ایران زمین داشته باشد یا حتی به گوشه و کنار این سرزمین کهنسال و سراهای مردم گونه‌گون اما هم‌هویتش سفری کرده باشد، به نادرستی گزاره‌های ازهم‌گسیخته‌ی مقاله پی می‌برد. گزاره‌هایی که با ارجاع به اموری متنوع و نامربوط مثل تاریخ ساخت مساجد و شکل و "تیپولوژی" اندام درهم فروخته و ضعیف جلگه‌نشینان"، در اطراف یک پیش‌فرض مرکزی دور می‌زنند و آن هم ناچیزشمردن تمدن ایرانی و خوارداشت دستاوردهای آن است. در زیر این ارجاع‌های پراکنده و نادرست، این سه گزاره را می‌توان تشخیص داد که گویی رکن وفاداری نظری نویسنده‌ی مقاله را تشکیل می‌دهند:

الف) ایران‌زمین -لابد به دلیل همان پوریم کذایی- در سراسر تاریخ مدون خود سرزمینی برهوت و خالی از سکنه بوده است و به‌تازگی توسط مردمی مهاجر و بی‌ریشه که از چهار طرف به آن سو کوچیده‌اند، مسکونی شده است.

ب) مردم ایران‌زمین هیچ هویت مشترک و پیوند درونی مهمی با هم ندارند و موزاییکی از هم گسیخته از قبایل و

مردمان متفاوت هستند که درست معلوم نیست کی و چگونه کنار هم قرار گرفته‌اند.

پ) هرآنچه به نام تمدن در ایران زمین وجود دارد، ناشی از خط عربی و آیین انسان‌ساز اسلام است که این مجموعه‌ی پراکنده از مردمان را تربیت کرده‌است، ولی گویی در این راه چندان هم کامیاب نبوده است، چون تا تاریخ‌های متاخری مثل دوران رضا شاه یا پادشاهی صفوی گویی اثری از تمدن و هویت مشترک در این قلمرو دیده نمی‌شود.

آنچه که در مورد متون پوریم‌مدارانه‌ی یادشده اهمیت دارد، آن است که این نوشتارها بر خلاف آرای عجیب و غریب یادشده، هویت فرهنگی و سابقه‌ی تاریخی ملتی بزرگ و پیشینه‌دار را مخدوش می‌کنند. سه پیش‌فرض یادشده، نشانگر تلاشی برای هویت‌زدایی و انکار تاریخ‌مندی شکل خاصی از پیکربندی اجتماعی هستند که ایرانی‌بودن نام گرفته است. به گمان نگارنده، این که متونی از این دست نگاشته و منتشر شود، هیچ ایرادی ندارد و نشانه‌ی حق طبیعی اعضای یک جامعه‌ی سالم است. (بگذریم از این که معمولاً همین حق معمولاً از مدافعان علمی و معقول هویت ایرانی دریغ می‌شود). اما این نکته که متون یادشده جدی گرفته می‌شوند و مورد سرمایه‌گذاری واقع می‌شوند و در سازوکارهایی رسانه‌ای به طور انبوه بازتولید می‌شوند، نشانگر عارضه‌ای فرهنگی و بحرانی در زمینه‌ی تعریف هویت ایرانی است. جدی قلمداد شدن متونی از این دست، تنها در شرایطی ممکن می‌شود که ابهامی مهلک در صورت‌بندی هویت جمعی مردمان وجود داشته باشد و ساختارهای بازتعریف این هویت و تولید عقلانی اندیشه در این زمینه تا حدودی فلج شده باشد. اگر در طول هزار سال نثر و نظم دری و هزار سال نثر پهلوی پیش از آن و دوهزار سال نثر و نظم اوستایی و اکدی و ایلامی و سریانی و آرامی قبل از آن، چنین متونی جدی گرفته نشده است، از این روست که چارچوبی استوار و روشن بر هویت یگانه و یکپارچه‌ی اقوام گوناگون این قلمرو جاری بوده است. چارچوبی که توانسته بار بحران‌هایی پرشمار و نسل‌کشی‌هایی واقعی - که گویا مورد اغماض برخی هستند - را تاب آورد و بازسازی هویت ایرانی را پس از هر تهاجم بیرونی ممکن سازد و سخت چشم به راهیم که این بار نیز پیکره‌ی هویت ایرانی ترمیم شود و از دل این آشوب نیز نظمی نو و کارساز بیرون آورد.

در این متن، چنان‌که پیش از این گذشت، قصد نقد این پیش‌فرض‌های نویسنده‌ی محترم آن مقاله را ندارم. چراکه نگرستن به "هر" کتاب علمی معتبر یا توجه به "هر" سند تاریخی، برای رد هر سه مورد یادشده کفایت می‌کند. عبارت "هر" را با تاکید به کار برده‌ام، زیرا تمام نظریات علمی جدید و شواهد تاریخی و مستندات کتبی موجود که در ایران زمین پنج هزار سال قدمت دارند بر خلاف نظر ایشان به ظهور و تکامل تمدنی بسیار گسترده و ریشه‌دار و تاثیرگذار دلالت می‌کنند که به شکلی تدریجی و دیرپا در این مرز و بوم تکوین یافته‌است و از سه هزاره پیش به این سو به پیدایش هویتی یگانه و منسجم و در بر گیرنده‌ی تنوع‌های قومی راه برده است.

اما پرسشی که در این جا مورد توجه‌مان است، آن است که متنی مانند این مقاله در چه شرایطی و زیر تاثیر چه متغیرهایی نگاشته شده‌است و در جریان کدام سازوکارهای اجتماعی خوانده شده‌است و جدی گرفته می‌شود؟ به گمان من، نگارش متونی از این دست به هیچ عنوان عجیب یا غیرطبیعی نیستند. در تمام تمدن‌ها و در تمام مقاطع تاریخی، متونی در حاشیه‌ی دانش‌های رسمی پدید آمده‌اند که عقاید و باورهای عجیب و غریب را تبلیغ کرده‌اند. هم‌اکنون انجمنی بین‌المللی از معتقدان به زمین توخالی وجود دارد که درون کره‌ی زمین را - شبیه به رمان

ژول ورن- تهی و انباشته از جانوران عجیب فرض می‌کنند. آیینی به نام رائلین هم وجود دارد که چند ده‌هزار عضو دارد و اعتقاد دارد که حضرت عیسی و دیگر پیامبران موجوداتی فضایی بوده‌اند و به‌زودی سوار بر بشقاب‌های پرنده به زمین باز خواهند گشت. هم‌چنین یکی از نظریه‌پردازان توطئه در آمریکا با سرسختی تمام معتقد است که رئیس جمهورهای اخیر این کشور از نسل موجوداتی فضایی هستند که در واقع از جنس خزندگان هستند و برای نابودی نژاد آدمی دسیسه کرده‌اند. وجود باورهایی از این دست، چندان غیرعادی نیست، چون به هر حال در هر جامعه‌ای همگان حق دارند هر نظری را می‌خواهند داشته باشند و ابرازش کنند. با این وجود برداشت‌هایی که تا این حد از عقل سلیم دور باشند، معمولاً پیروانی اندک می‌یابند و جز در حلقه‌هایی بسیار محدود از افراد خاص جدی گرفته نمی‌شوند.

آرای مطرح‌شده در نوشتارهای نگارنده‌ی محترم مقاله‌ی مورد نظر ما، از نظر غرابت و فاصله با عقل سلیم تفاوت چندانی با این برداشت‌های یادشده ندارد. البته برخی از نویسندگان یادشده - مانند مبلغ آیین رائلین- افرادی به نسبت با معلومات - اما نه لزوماً صاحب عقلانیت روشن- هستند که جای این معلومات حداقلی نیز چنان که دیدیم گاه سخت خالی است.

نگارش مقاله‌ی "تاملی در..." را به فال نیک می‌گیریم و آن را بهانه‌ای برای طرح این پرسش قرار می‌دهیم که در شرایط بحران‌زا و ابهام‌آور کنونی که بحث جدی در مورد هویتی پنج‌هزارساله می‌تواند به چنین مرتبه‌ای فروکاسته شود، وظیفه‌ی دانشوران در تقسیم دانش خویش با دیگران و رسالت اندیشه‌مندان برای تولید اندیشه‌هایی عقلانی و سزاوار برای بازتعریف هویت آینده‌ی ایرانیان، چیست؟ و ما همگان به عنوان ایرانیانی که اراده‌ی تن‌دادن به زرف‌ترین بازیبنی‌ها و زیربنایی‌ترین بازسازی‌های هویتی را داریم، چگونه خواهیم توانست از عقل‌گریزی و درغلتیدن به ورطه‌ی توهّم و آلت دست این و آن شدن بپرهیزیم؟

آن‌چه که در مورد متون پوریم‌مدارانه‌ی یادشده اهمیت دارد، آن است که این نوشتارها بر خلاف آرای عجیب و غریب یادشده، هویت فرهنگی و سابقه‌ی تاریخی ملتی بزرگ و پیشینه‌دار را مخدوش می‌کنند. سه پیش‌فرض یادشده، نشانگر تلاشی برای هویت‌زدایی و انکار تاریخ‌مندی شکل خاصی از پیکربندی اجتماعی هستند که ایرانی‌بودن نام گرفته است. به گمان نگارنده، این‌که متونی از این دست نگاشته و منتشر شود، هیچ ایرادی ندارد و نشانه‌ی حق طبیعی اعضای یک جامعه‌ی سالم است. (بگذریم از این‌که معمولاً همین حق معمولاً از مدافعان علمی و معقول هویت ایرانی دریغ می‌شود.) اما این نکته که متون یادشده جدی گرفته می‌شوند و مورد سرمایه‌گذاری واقع می‌شوند و در سازوکارهایی رسانه‌ای به طور انبوه بازتولید می‌شوند، نشانگر عارضه‌ای فرهنگی و بحرانی در زمینه‌ی تعریف هویت ایرانی است. جدی قلمداد شدن متونی از این دست، تنها در شرایطی ممکن می‌شود که ابهامی مهلک در صورت‌بندی هویت جمعی مردمان وجود داشته باشد و ساختارهای بازتعریف این هویت و تولید عقلانی اندیشه در این زمینه تا حدودی فلج شده باشد. اگر در طول هزار سال نثر و نظم دری و هزار سال نثر پهلوی پیش از آن و دوهزار سال نثر و نظم اوستایی و اکدی و ایلامی و سریانی و آرامی قبل از آن، چنین متونی جدی گرفته نشده است، از این روست که چارچوبی استوار و روشن بر هویت یگانه و یکپارچه‌ی اقوام گوناگون این قلمرو جاری بوده است. چارچوبی که توانسته بار بحران‌هایی پرشمار و نسل‌کشی‌هایی واقعی - که گویا مورد اغماض برخی هستند- را تاب آورد و بازسازی هویت ایرانی را پس از هر تهاجم بیرونی ممکن سازد و سخت چشم به راهیم که این بار نیز

پیکره‌ی هویت ایرانی ترمیم شود و از دل این آشوب نیز نظمی نو و کارساز بیرون آورد.

از این رو، نگارش مقاله‌ی "تاملی در..." را به فال نیک می‌گیریم و آن را بهانه‌ای برای طرح این پرسش قرار می‌دهیم که در شرایط بحران‌زا و ابهام‌آور کنونی که بحث جدی در مورد هویتی پنج‌هزارساله می‌تواند به چنین مرتبه‌ای فروکاسته شود، وظیفه‌ی دانشوران در تقسیم دانش خویش با دیگران و رسالت اندیشه‌مندان برای تولید اندیشه‌هایی عقلانی و سزاوار برای بازتعریف هویت آینده‌ی ایرانیان، چیست؟ و ما همگان به عنوان ایرانیانی که اراده‌ی تن‌دادن به ژرف‌ترین بازبینی‌ها و زیربنایی‌ترین بازسازی‌های هویتی را داریم، چگونه خواهیم توانست از عقل‌گریزی و درغلتیدن به ورطه‌ی توهم و آلت دست این و آن شدن بپرهیزیم؟

کتاب‌نامه

بروسیوس، ماریا، زنان هخامنشی، ترجمه‌ی هایده مشایخی، نشر هرمس، ۱۳۸۱.

بریان، پیر، تاریخ امپراتوری هخامنشی، ترجمه‌ی مهدی سمسار، انتشارات زریاب، ۱۳۷۷.

بنگستون، هرمان، یونانیان و پارسیان، ترجمه‌ی دکتر تیمور قادری، انتشارات فکر روز، ۱۳۷۶.

بویس، مری، تاریخ کیش زرتشت، ترجمه‌ی همایون صنعتی‌زاده، نشر توس، ۱۳۷۵.

ری، ج. د. مصر، استقلال یا عدم استقلال؟ در: تاریخ هخامنشیان (جلد نخست)، ویراسته‌ی هلن سانسی و وردنبوخ، ترجمه‌ی مرتضی ثاقب‌فر، نشر توس، ۱۳۸۸.

طبری، محمد بن جریر، تاریخ الرسل و الملوك (جلد چهارم)، ترجمه‌ی ابوالقاسم حالت، انتشارات اساطیر، ۱۳۵۲.

لبرام، ی. ک. ه. تاریخ شکل سنتی عزرا و مسئله‌ی عزرائ تاریخی، در: تاریخ هخامنشیان (جلد نخست)، ویراسته‌ی هلن سانسی و وردنبوخ، ترجمه‌ی مرتضی ثاقب‌فر، نشر توس، ۱۳۸۸.

مسعودی، ا. مروج الذهب (جلد دوم)، ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده، انتشارات اساطیر، ۱۳۵۴.

Bar-Kochva, B. Legitimizing the Jewish Diaspora, University of California Press, 1997

Bayles Paton, L. Esther: Critical Exegetical Commentary, Continuum International Publishing Group, 2000

Boyce, M. A History of Zoroastrianism, Vol. II, Leiden/Köln: Brill, 1982

Budge, E. A. W. The Chronography of Bar Hebraeus, Gorgias Press LLC, reprinted 2003

Davila, J. R. Quotation Fragments (Pseudo-Hecataeus), online lecture, University of St Andrews, 1999.

De Jong, A. Traditions of the Magi: Zoroastrianism in Greek and Latin Literature, chap. 3, BRILL, 1997.

.Herr, M. D. Encyclopedia Judaica 1997 CD-ROM Edition, article Esther Rabbah, 1997

.Hoschander, J. The Book of Esther in the Light of History, Oxford University Press, 1923

Jachter, Rabbi Howard, Why Did Mordechai Refuse to Bow Down to Haman?, Rabbi Jachter's Halacha Files (and other Halachic compositions), Vol.12 No.21 Parshat Vayikra, Isaac and Mara Benmergui Torah Academy of Bergen County, March 15, 2003

.Lyons, G. Additions to Esther, Wesley Center for Applied Theology, 2000

Plutarch, Plutarch's Lives, Tr. By: John Dryden, Arthur Hugh Clough, Little, Brown and Company, 1885.

van Ginkel, J. J. John of Ephesus. A Monophysite Historian in Sixth-century Byzantium, Groningen, 1995

Whiston, W, The Works of Flavius Josephus, the Learned and Authentic Jewish Historian, Milner and Sowerby, 1864, online edition Harvard University 2004

[۱] کتاب استر، باب ۹، بند ۲۲.

[۲] .Herr, 1997

[۳] .Lyons, 2000

[۴] طبری، ۴۸۴:۱۳۵۲ و ۴۸۵.

[۵] کتاب استر، باب سوم

[۶] کتاب استر، باب دوم

[۷] کتاب استر، باب سوم

[۸] کتاب استر، باب هفتم

[۹] کتاب استر، باب نهم

[۱۰] بروسیوس، ۱۳۸۱.

[۱۱] کتاب استر، باب ۱۰، بند ۳.

[۱۲] برای شرحی دقیق درمورد ساختار سیاسی دولت هخامنشی بنگرید به جلد نخست از: بریان، ۱۳۷۷.

[۱۳] Hoschander, 1923.

[۱۴] کتاب استر، باب ۳، بند ۳ و ۴.

[۱۵] Whiston, 2004.

[۱۶] Bar-Kochva, 1997.

[۱۷] Davila, 1999.

[۱۸] Boyce, 1983.

[۱۹] Budge, 2003.

[۲۰] Van Ginkel, 1995.

[۲۱] Jachter, 2003.

[۲۲] Strabo, 11, 8, 4.

[۲۳] لبرام، ۱۳۸۸.

[۲۴] وردنبوخ، ۱۳۸۸.

لینک منبع : <http://iranshahr.org/?p=10039>

ارجاع به این مقاله

شمشاد امیری خراسانی، «پوریم و پورپیرار: بحثی آسیب‌شناختی»، پارسیان دژ، ۱۳۹۴.

خواندن مقاله و پیوست‌های آن در وبسایت پارسیان دژ

نشانی ثابت این نسخه:

<http://parsiandej.ir/articles/1651/pdf/پوریم-و-پورپیرار-بحثی-آسیب-شناختی>

آخرین ویرایش مقاله: ۱۲ مرداد ۱۴۰۵